

دو یادداشت لغوی

سید احمد رضا قائم مقامی (استادیار دانشگاه تهران)

۱. باز یا بازِ

نسخه اول این یادداشت البته چند سال پیش نوشته شد؛ یعنی زمانی که به واسطه مقاله‌های دکتر علی اشرف صادقی (صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۵۳ و بعد) و دکتر سعید حمیدیان (حمیدیان ۱۳۸۱) و ابوالفضل خطیبی (خطیبی ۱۳۸۱) بحثی قدیمی از سر گرفته شد. اما چون یک اشتباه این سه مقاله در سال‌های بعد هم رفع نشد، ما در این نوشته سعی خواهیم کرد این اشتباه را - ولو اندکی دیر - تصحیح کنیم. با این حال، ظاهراً اصل نتیجه‌ای که صادقی به آن رسیده همچنان درست است و آن این است که «باز» را در آغاز فارسی دری به سکون «زاء» می‌خوانده‌اند و بعد به قیاس حروف اضافه مرکب، مثل «به‌سوی»، آن را به کسر «زا» هم خوانده‌اند و «آنجا که قرینه‌ای به سود یکی از دو تلفظ در دست نیست، هر دو تلفظ مجاز است» (یادداشت صادقی در پایان مقاله خطیبی). با این حال، در نوشته صادقی متأسفانه یک دو سهو است که به آن دو نوشته دیگر هم راه یافته، بدین قرار:

۱. گفته‌اند که «اما در حقیقت در تضعیف نظر طرفداران لازم‌الاضافه بودن باز نیز دلایلی وجود دارد. نخست آنکه باز یک حرف اضافه بسیط است و حروف اضافه

بسیط... هیچ‌گاه به کلمه بعد از خود اضافه نمی‌شوند» (صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۵۶). همین گفته را دو محقق دیگر هم تکرار کرده‌اند؛ خطیبی (۱۳۸۱، ص ۳۱) به این صورت که «در اینکه اصل پهلوی باز، abāz بوده هیچ‌کس تردید ندارد.» و حمیدیان (۱۳۸۱) به این صورت که «اصل پهلوی باز، همچنان‌که جناب دکتر صادقی نیز خود ذکر کرده‌اند... abāz است و در هیچ‌یک از موارد ظهور آن هیچ نشانه‌ای هم از کسره یا معادل آن در همان زبان... وجود ندارد. پیداست این خوانش جای هیچ شک و شبهه‌ای در سکون این کلمه باقی نمی‌گذارد» (ص ۵۶)؛ یا «باز حرف اضافه بسیط است» (همان‌جا)؛ یا «مضافاً اصل پهلوی آن اباز هم هرگز با چیزی چون کسره به کلمه بعد نمی‌پیوسته‌است» (ص ۵۳).

این رأی که مخصوصاً در نوشته حمیدیان با اطمینان بیشتری نقل شده درست نیست، به این دلیل که اصل «باز» در معنای حرف اضافه abāz نیست، abāz o است؛ درست مثل «به» در معنای «به‌سوی» که اصل آن bē o نیست، bē o است؛^۱ مثلاً در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۵، بند ۱) آمده:

ahreman ... pad sar ī se hazār sāl abāz o wimand āmad.

«اهریمن... در سر سه‌هزار سال به مرز (دنیای روشنی و تاریکی) بازآمد.»

و در همان جا (فصل ۳، بند ۴) آمده:

pad ham-zamān ahreman kōxšīd kū abāz o xwēš bunīg... šawed.

«در همان زمان اهریمن کوشید تا دوباره به جایگاه خویش... برود.»

در روایت پهلوی (فصل ۲۵، بند ۱) آمده که زردشت از هرمزد می‌پرسد:

čand zamān abāz o frašgird zamān...

«چه قدر تا فرسگرد مانده‌است؟»

و در ارداویرافنامه (فصل ۱۷، بند ۱) ارداویراف می‌گوید:

u-m did-iz abāz o činwad puhl āmad hēm.

«و بار دیگر به چینودپل آمدم.»

۱. درباره bē o و صورت بعدی آن bē (در متن‌های فارسی یهودی) و «به» در فارسی دری ← لازار (۱۳۸۴)؛ درباره کاربرد bē (بدون o) در متن‌های فارسی یهودی در معنای «به سوی» در همان جا (مخصوصاً ص ۲۱۱) چند شاهد آمده‌است.

بر این شواهد می‌توان شاهد‌های متعدد دیگر افزود. معنای *abāz ō* در اصل «دوباره به» بوده، ولی چنان‌که مثلاً از شاهد سوم برمی‌آید، در همان زبان پهلوی معنای «به‌سوی» گرفته بوده‌است.

۲. در ادامه دلایلی که برای سکون «باز» آورده‌اند، گفته‌اند: «چهارم اینکه بیشتر حروف اضافه در اصل قید بوده و بعداً به حروف اضافه بدل شده‌اند و قیود اضافه نمی‌شوند» (صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۵۶). این حرف درست است، ولی *abāz ō* حرف اضافه مرکبی است مرکب از یک قید و یک حرف اضافه.

۳. گفته‌اند (همان‌جا): «پنجم آنکه باز قرینه فراز است و فراز تقریباً هیچ‌گاه اضافه نمی‌شود.» در مورد «فراز» هم همان اشتباهی رخ داده که در مورد «باز». «فراز» البته قرینه «باز» و در واقع ضد آن است؛ «فراز» به معنی «پیش» است و «باز» به معنی «پس». این قرینگی یا در واقع ضدیت را در حرف اضافه مرکب «از... باز» (در پهلوی *abāz ... az*) به معنای «از یک زمانی به بعد» و «از... فراز» (در پهلوی *frāz ... az*) یعنی «از یک زمانی به سمت ما» هم می‌توان دید (در واقع یک معنا را از دو نگاه بیان می‌کنند).^۱ از همین ضدیت معنایی دو لفظ (که در متن‌های ثنوی پهلوی، به‌تنهایی یا به‌عنوان پیشوند فعلی، برای بیان تقابل دو چیز خوب یا بد فراوان است، مثل *abāz-rawišnīh, frāz-rawišnīh*) می‌توان به معنای «فراز کردن در» (بستن، برابر با پیش کردن) و «باز کردن در» پی برد؛ زیرا «فراز» (از *frāz*، یعنی از *-fra-anč*) «حرکت به سمت جلو، پیش» را می‌رساند و «باز / اباز» (از *apāč*، یعنی از *-apa-anč*) «حرکت به سمت عقب، پس» را. بنابراین، ما حتی لزومی نمی‌بینیم که برای «باز» به معنای «گشوده» و «رها» و حتی «وسیع» مانند بعضی محققان چون محمد حسن دوست (ص ۱۶۳)، اشتقاق فرضی (مثلاً *vāča*) تصور کنیم؛ این معنای «باز» ظاهراً از چیزی مانند همان «باز کردن در» (یعنی *abāz kardan*)، «باز کردن در قفس» مثلاً، «باز کردن بند از کسی یا جانوری و جز این‌ها» گرفته شده و فرض اشتقاق دیگر برای آن گویا زاید است.

اما اشتباه در این است که «فراز» هم به‌تنهایی حرف اضافه نیست؛ قیدی است که با *ō* تبدیل به حرف اضافه می‌شود؛ بنابراین حرف اضافه مرکب است؛ مثلاً در گزیده‌های

۱. پاسخ به گفته حمیدیان که سکون باز در «از... باز» را دلیل بر سکون «باز» در نقش حرف اضافه دانسته (۱۳۸۱، ص ۵۷) ظاهراً ضرورت ندارد.

زادسپرم (فصل ۱، بند ۴) آمده:

ka frāz ō wimand mad, ohramaz abāz dāštan ī ahreman az xwēš šahr rāy, frāz

ō hamrānīh mad...

«چون (اهریمن) به مرز (جهان تاریکی و روشنی) آمد، هر مزد برای بازداشتن او از مملکت خود، دست به جنگ بُرد».

و شاهدهای آن، خاصه در کتاب دینکرد، بسیار است (برای یک نمونه سهل‌الوصول ← (Jamasp-Asana 1913, p. 113, § 49).

پس چنین می‌نماید که آنچه صادقی و خطیبی در دفاع از کسر «زا» در بعضی موارد و سکون آن در موارد دیگر گفته‌اند درست است، ولی این نتیجه درست بر مقدمات درست استوار نبوده‌است. با این حال قرینه‌ای هست که ما را در درستی بخشی از این نتیجه هم دچار تردید می‌کند و از قطعیت آن می‌کاهد و آن صورت vaza در گویش شیرازی قدیم است در همان معنای abāz ō که مصوت پایانی آن گویا جانشین همین ō پهلوی است (فیروزبخش ۱۳۹۰، ص ۳۵۹).

در پایان شاید بد نباشد احتمال دیگری را هم طرح کنیم و آن اینکه یک حرف اضافه abāz هم در فارسی میانه وجود داشته به معنای «با» (مساوی با «باز» فارسی به همین معنا) از upa-anč* که چون معنایش ضعیف شده آن را با ō تقویت کرده‌اند. آنچه این احتمال را ضعیف می‌کند این است که ظاهراً در متن‌های پهلوی abāz در معنای حرف اضافه به ندرت به تنهایی (یعنی بدون ō) به کار رفته‌است، آن‌هم در متن‌های متأخر، مانند کارنامه اردشیر بابکان (قیاس کنید با فره‌وشی ۱۳۷۸، ص ۲۴).

این یادداشت یک دو خطای گذشته در بحثی قدیمی را تصحیح می‌کند، ولی در اینکه کسره «باز» بدل از ضمه abāz ō باشد همچنان مردد است و به دلیل این تردید،

۱. ظاهراً بعید است که ō در abāz ō به کسره بدل شده باشد و گویا برای abāz ō همان اتفاقی افتاده که برای ō bē افتاده، ولی لازم است که از رأی بهار یاد کنیم که در توضیح abāz ō ēwārīg در فصل هشتم بندش می‌گوید: abāz ō در پهلوی ترکیبی است برابر «باز» در نثر کهن پارسی به معنای «جانب»، «به سوی». abāz ō ēwārīg به معنای «به سوی مغرب» و درحقیقت به معنای «به هنگام غروب» است (بهار ۱۳۶۹، ص ۱۷۰، یادداشت ۴). این گفته بهار البته تأثیری در رأی ما نداشته، چون شاهدهای abāz ō در پهلوی فراوان است و ما مدت‌ها بعد از نوشتن صورت اولیه این یادداشت به آن برخوردیم. با این حال، ظاهراً از آن غفلت شده‌است.

رای نویسنده درباره علت مسکور تلفظ شدن گاه‌گاه «باز» همان رای صادقی است.^۱

۲. کردار

در شماره دوم مجله فرهنگ‌نویسی مقاله‌ای است از خانم جمیله‌ اخیانی درباره لغت «کردار» در معنای «عطا» و «بخشش». در اینجا نشان خواهیم داد که این معنا از کجا آمده است.

پیداست که «کردار» صورت مخفف «کرداری» است^۲ به معنای «کار» و «کار نیک» (دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل «کردار»)، معادل *kardārīh* در پهلوی به معنای «کار»، «فعل» و «نیکوکاری». *kardār* نیز که در پهلوی صفت فاعلی آن است هم معنای «فاعل» دارد و هم معنای «نیکوکار»، ولی تا آنجا که ما جست‌وجو کرده‌ایم، بیشتر پهلوی‌دانان متوجه معنای «نیکوکاری» و «نیکوکار» این دو لغت نشده‌اند. مکنزی فقط معنای «فعل» و «فاعل» و «کارگر» را آورده (Mackenzie 1971, p. 50؛ نیز ← مکنزی ۱۳۷۳، ص ۹۸). ویلیامز در دو جا که این دو لفظ معنای «نیکوکاری» و «نیکوکار» دارند ملتفت آن نشده (Williams 1990, pp. 109, 135؛ مقایسه شود با ترجمه میرفخرایی ۱۳۹۰، ص ۲۶۴ و ۲۸۲)؛ زینیو (۱۳۷۲)، فصل ۱۱، بند ۹) معنای «نیکوکاران» را دریافته و مترجم فارسی در پاورقی (ص ۵۴، یادداشت ۴) متذکر این معنا شده؛ چرتی به عطف دو کلمه *ahlawtar ud kardārtar* توجه نکرده و دریافته که *kardārtar* در این‌جا به معنای «نیکوکارتر» است (Cerei 1995, pp. 134, 135)؛ تفضلی در آغاز (۱۳۴۸، ص ۱۹۴) متوجه این معنا نشده، ولی در چاپ‌های اخیر ترجمه مینوی خرد (مثلاً ص ۲۳؛ فصل ۱، بند ۸۳) آن را تصحیح کرده است. آموزگار (۱۳۸۶)

۱. در مورد «چند» - چند» هم که در همان مقاله صادقی درباره‌اش بحث شده، ذکر یک نکته بی‌مناسبت نیست و آن اینکه «چند» در معنای «به اندازه» بازمانده *čvaṭ*, *čvanṭ* (یعنی صرف فاعلی و مفعولی مفرد خشی از *čvanṭ*) *čvaṭ yaṭ* (یعنی همان صرف به اضافه کسره اضافه) است، ولی عجیب است که این *yaṭ* (برابر با کسره اضافه) در زند اوستا ترجمه نشده و معادل *čvaṭ yaṭ* در زند، همیشه *čand* است نه *čand ī*. بنابراین در مورد کسره «چند» هم ظاهراً باز رای صادقی درست است.

۲. درباره این نوع حاصل مصدرها که بر اثر حذف «یای» مصدری به دست آمده‌اند ← صادقی ۱۳۸۰ الف، ص ۱۱۹ و بعد (ارجاعات صفحات به چاپ دوباره این مقاله است). خلاصه مطلب این است که پسوند *-ār* در پهلوی و «-ار» در فارسی که در اصل صفت فاعلی می‌سازد (اصل این پسوند در فارسی باستان *-tar* است که در صرف‌هایی مثل صرف مفعولی مفرد صورت *-tār* به خود می‌گیرد)، به دلیلی که گفتیم در فارسی حاصل مصدر می‌سازد. بنابراین *kardār* در پهلوی بر خلاف فارسی امروز، معنای «فاعل» و «کننده» دارد، نه «فعل» و «کردار».

جز آنچه در مورد ترجمه ارداویرافنامه زینبو گفتیم، در ترجمه دینکرد پنجم معنای «فعالیت (نیک)» را در ترجمه *kardārīh* آورده (فصل ۸، بند ۱۰ و جز آن) و به پیروی از تفضلی اشتباه پهلوی‌دانان غربی را تصحیح کرده‌است. بنابراین لازم است که این معنای *kardār(īh)* را به تبع تفضلی و آموزگار و با توجه به معنای «نیکوکاری» لغت «کردار» در فارسی، در مورد متن‌های پهلوی هم منظور کنیم.

اما معنای «بخشش» و «عطا» از کجا می‌آید؟ جواب را می‌توان از مقایسه کلمه «کرداری» با *kardagān* یا *kirdagān* یا *kerdagān* (بسته به تفاوت‌های لهجای و تفاوت در شیوه آوانویسی) و *kardag* در متن‌های زردشتی و مانوی به فارسی میانه یافت.^۱ میخائیل باک (Back 1988) درباره لغت *kirdagān* مقاله‌ای نسبتاً مفصل دارد و در آن با جست‌وجویی نزدیک به استقصا در متن‌های پهلوی و مانوی دریافته که این لفظ و نظایر آن در زبان‌های سغدی و ختنی اصطلاحی دینی است.^۲ خلاصه مطلب این است که *kirdagān* در کتیبه‌های ساسانی (و مخصوصاً کتیبه‌های کردیر) عبارت است از آداب و آیین‌ها و مراسم دینی و شاید آن‌طور که باک می‌پندارد (Back 1988, p. 46) بیشتر بخش کلامی این آداب و عبادات، یعنی دعا و نیایش. در واقع *kirdagān ī yazadān* با لغت‌هایی مانند *rad pasāg* (نوعی مراسم دینی) و *yašt* و *mahr* (سرود و نیایش) و تأسیس آتش بهرام و دین مزدیسنا و آنچه آدمی برای روان خود و درگذشتگان به‌جای آورد (یعنی *ruwānagān*) همراه می‌آید و از همین همراه آمدن آن با این واژه‌ها می‌شود فهمید که معنایش مراسم دینی و وقف‌ها و خیرات و مبرات است. صورت وصفی این واژه که در کتیبه پایکولی (فصل ۳۴، بند ۳۱؛ فصل ۳۶، بند ۳۳؛ Back 1988, 49) به‌صورت *krtk'ntwmy* و *krtk'nysty* در کنار *ŠPYR* و *r'stytry* (بهرتر و راست‌تر) آمده، نشان می‌دهد که از این لفظ در زمان نوشتن کتیبه‌ها، معنای نیکوکار — نیکوکار در قبال ایزدان — را هم استنباط می‌کرده‌اند. باک (p. 50) به‌درستی دریافته که معنای *kardagān*

۱. *kirdagān* ظاهراً جمع *kardag* نیست؛ اسم جمع است (قیاس کنید با: تفضلی ۱۳۷۲، ص ۱۵۲ و منبع او؛ Huyse, II, p. 181 و منابع او؛ این نکته را، پژمان فیروزبخش متذکر شد، اما اشتقاق لفظ از *krtakāna* که بعضی گفته‌اند، محل تردید است.

۲. *kādāyāna* و صورت‌های مشابه آن در ختنی و *krt'ny* و صورت‌های مشابه آن در سغدی معمولاً معنای *karman* (کارما) بودایی را منتقل می‌کنند. لفظ ختنی معنای «کار خوب و بد» و لفظ سغدی معنای «گناه» و «کار بد» دارد (Bailey 1979, p. 60؛ قریب ۱۳۸۳، ص ۳۱، ۳۲، ۱۹۷).

در منظومهٔ درخت آسوری هم چیزی بیش از «کردار» و «عمل» است، اما اینکه حدس زده چون بُز مخصوصاً از فایده‌های خود برای مؤمنان به دین زردشتی می‌گوید، در اینجا هم منظور از لغت *kardagān* مخصوصاً فایده‌هایی است که به کار آداب دینی می‌آید، ظاهراً زیاده‌روی می‌کند؛ *kardagān* در این متن یعنی «فوائد» و همین هم نشان می‌دهد که معنایی بیش از «کردار» صرف دارد.

اما آنچه مخصوصاً در فهم معنای لفظ اهمیت دارد، کاربرد آن در متن‌های مانوی است. چنان‌که از شاهد‌های جمع‌آمده در مقالهٔ باک (Back 1988, pp. 52 ff) برمی‌آید و باک هم خود متوجه شده، *kirdagān* در متن‌های مانوی معمولاً به همراه کلماتی می‌آید که با آن‌ها یک جفت می‌سازد، و این جفت دلالت می‌کند بر تقابل نظر و عمل؛ یعنی تقابل ایمان و عمل، دین و عمل، حکمت و عمل، تعلیم و عمل، علم و عمل و مانند این‌ها: *andarz ud kirdagān*؛ *saxwan ud kirdagān*؛ *xrad ud kirdagān*؛ *un kirdagān*؛ *ud kirdagān jīrīft* و *ammōg ud kirdagān* و مانند این‌ها. از اینجا هم می‌شود دریافت که معنای *kirdagān* «عبادات» و «اعمال دینی» است در برابر «تعالیم نظری دین» (در اینجا دین مانوی). گاهی در بعضی متن‌های مانوی (مثلاً شمارهٔ ۲۳ از

۱. *andarz* را واژه‌نامه‌های معتبر مانوی و پهلوی (Mackenzie 1971, p. 41; Boyce 1977, p. 12; Durkin-) به *respect, injunction, advice, testament, command, precept* (Meisterernst 2004, p. 46) می‌کنند، ولی یک معنای *andarz* چنان‌که از مترادف‌های آن در اینجا برمی‌آید، «حکمت» است. اساساً «اندرز» در متن‌های مانوی به پهلوی اشکانی و پهلوی ترجمهٔ «حکمت» در متن‌های مانوی به زبان اصلی است؛ هرچند ممکن است گاهی ترجمهٔ *memrā* به معنای «کلام» و «سخن» هم باشد، به تفصیلی که در این جا مجال آن نیست (معادل اصلی *memrā* در متن‌های مانوی *saxwan* است). ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه در ضمن بیان دعوی نبوت مانی (تصحیح زائنانی، ص ۲۰۷؛ تصحیح اذکایی، ص ۲۵۲) این جفت را به «الحکمة و الاعمال» (در طبع اذکایی «الحکمة و الاعمال البر») ترجمه کرده و هنینگ (Henning 1933, p. 5, n. 2) دریافت که این ترجمهٔ *xrad ud kirdagān* است (cf. Widengren 1955, p. 132, n. 2). در واقع *andarz* و *xrad* در این عبارات مترادف هم‌اند و بنابراین در واژه‌نامه‌های پهلوی اشکانی و فارسی میانهٔ ترفانی باید معنای «حکمت» را هم به دیگر معانی لغت *andarz* اضافه کرد. انتخاب *andarz* برای بیان معنای «حکمت» دو دلیل دارد؛ اول آنکه «اندرز» یعنی «تعلیم» و «اندرزگر» یعنی «معلم» و «مشاور» و این از دورهٔ هخامنشیان جزء مناصب اداری بوده (گواه آن لفظ *drzgr* در آرامی است) و ثانیاً ریشهٔ «اندرز» (یعنی *darz*) معنای «محکم نگه داشتن چیزی» دارد و از این جهت هم با «حکمت» در زبان‌های سامی، که آن هم با «محکم» هم‌ریشه است، ارتباط پیدا می‌کند.

۲. *jīrīft* یعنی «زیرکی»؛ در یک متن مانوی (Back 1988, p. 53, n. 32) این لغت همراه با *bazag kirdagān* («کارهای بزه») به کار رفته است. این بدان معناست که همان‌طور که تعلیم خوب و عمل خوب وجود دارد، تعلیم بد و عمل بد هم وجود دارد؛ از این تعلیم بد به «زیرکی» تعبیر شده. «زیرکی» در فارسی هم گاه یک معنای ضمنی منفی — گریزی — دارد. *jīra* هم در اوستا لاقول در یک جا معنای «گریز» دارد (زامیادیش، بند ۲۲).

مقاله باک، ص ۵۲) از *kirbag kirdagān* سخن می‌رود. *kirbag kirdagān* (قیاس کنید با *kār ud kirbag* در متن‌های پهلوی) یعنی «نیکوکاری‌های دینی»؛ «اعمال و عبادات دینی خوب»، در برابر *bazag kirdagān* و *duškirdagān* که «اعمال دینی مؤمنان به دین‌های دیگر» یا اعمال دینی نیوشایانی است که کار خود را درست انجام نداده‌اند (مثلاً بندهای شماره ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴ مقاله باک). اما مقصود از این اعمال و عبادات چگونه اعمالی است؟ مقصود مخصوصاً وظایف نیوشایانی است که باید نماز بخوانند، صدقه بدهند، کارهای گزیدگان را انجام دهند و مانند این‌ها (قیاس کنید با کفالایای قبطی، فصل ۸۰؛ Boyce 1975, p. 54). پس تأکید باک (Back 1988, p. 57) که می‌گوید منظور از *kirdagān* مخصوصاً اجرای درست و دقیق سرودها و دعاها و ذکرها و نیایش‌ها و ستایش‌هاست ظاهراً وجهی ندارد؛ *kirdagān* اعمال دینی است، چه اعمالی دینی خوب چه بد. باین حال آنجا که مقصود اعمال بد است، معمولاً در متن قرینه‌ای مثل *bazag* یا *duš* دارد.^۱

اما آنچه باعث شده که باک (Back 1988, pp. 51, 58) معنای نیایش‌ها و ستایش‌ها را معنای غالب بداند و این معنای دینی لفظ *kirdagān* را حاصل تخصیص معنای کلی «عمل»، «فعل»، «کردار» نداند، این است که حدس زده خلطی در معنای ریشه ^۱*kar* به معنای «کردن» و ^۲*kar* به معنای «مقرر کردن» اتفاق افتاده و از اینجا متوجه ریشه ^۲*kar* در اوستا شده که بنا بر نظر کلتز (Kellens 1984, p. 144) معنایی مثل «اندیشیدن همراه با ستایش» و «نوعی سرودن و تلاوت کردن» دارد، و اصل *hangārdan* پهلوی است، و از اینجا قائل شده که معنای اصلی «کردگان» نیایش بوده و معنای ثانوی‌اش مراسم همراه با نیایش و دعا و ستایش، و نه صورت ظاهری همه عبادات. با این همه، شواهد ما ظاهراً نشان می‌دهند که مصدر «کردن» در متن‌های مانوی و زردشتی، در سیاق دینی،

۱. هویسه (Huysse 1999, II, p. 181) هم متذکر شده که نمی‌توان مانند باک اولویتی برای سرودها و دعاها و ذکرها، در قبال دیگر اعمال دینی، قائل شد. در یک متن مانوی که هنینگ چاپ کرده (HENNING 1936, p. 37, n. 1) آمده‌است که «کردگان بدون محبت ناقص است». چنان‌که هنینگ (همان جا) توجه داده و باک هم متذکر شده (Back 1988, p. 52) این عبارت ترجمه‌ای است از نامه اول قرنتیان (۱۳، آیه ۱ و بعد) و از این بخش نامه قرنتیان هم معلوم می‌شود که «کردگان» منحصر به نیایش‌ها نیست. به‌علاوه، عطف «ستایش و کردگان» به هم در این عبارت مانوی (Ibid, p. 55, No. 48)، *mahr āfrīn u stāyišn u kirbag kirdagān...* (یعنی سرود و دعا و ستایش و کارهای [کردگان] نیک...) نشان می‌دهد که «کردگان» دقیقاً با «سرود» و «نیایش» یکی نیست.

یک معنای ثانویه عمل دینی — خاصه عمل نیک دینی — به خود گرفته و این خود را در کلمه‌های kardag (← ادامه بحث)، kardagān و kardār(īh) نشان می‌دهد، به معنای «کارهای نیک»، «وظایف»، «فرائض» و «به‌جاآورنده کارهای نیک و وظایف و فرائض». یک قسم این کارهای نیک، که مخصوصاً استنباط آن از کتیبه‌های کردیر آسان است، اوقاف و خیرات و میرات و صدقات است و از اینجا معنای «بخشش» و «عطا» هم به معنای این مشتقات ریشه ¹kar «کردن» — و نه ²kar «ستودن و سرودن» — افزوده شده است. یک عبارت مانوی که ظاهراً مؤید این نظر است، عبارت شماره ۴۵ در مقاله باک (Back 1988, p. 55) است که kirbag kirdagān را به pwn (یعنی احسان و بخشش) عطف کرده است؛ می‌گوید: «در این زامُرد (یعنی در دنیا) چیزی بهتر از بخشش و کردگان نیست». از اینجا هم می‌شود حدود معنایی kirdagān را دریافت و فهمید که چرا «کردار» در فارسی دری علاوه بر معنای «کار نیک»، معنای «بخشش» هم به خود گرفته است.

شاهد‌های kardagān در متن‌های پهلوی در این معنای دینی بیش از آن چیزی است که در مقاله باک آمده (قیاس کنید با مینوی خرد، فصل ۲۶، بند ۵۶؛ دینکرد پنجم، فصل ۲۴، بند ۲۶ الف) و البته باک هم قصدش استخراج همه این شاهدها نبوده، ولی حال که سخن به اینجا رسید، بد نیست معنای عبارت فعلی pad kardag kardan/dāstan/āwurdan را هم دقیق‌تر مشخص کنیم. مترجمان معمولاً این عبارت را به «عملی کردن» و «به عمل درآوردن» ترجمه می‌کنند (قیاس کنید با آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶، ص ۲۸، فصل ۱، بند ۹ JAafari-Dehaqi 1998, p. 155). این ترجمه البته درست است، ولی دقیق نیست. معنای دقیق‌تر این عبارت فعلی «به‌جا آوردن» و «ادا کردن» و «عمل کردن» در معنای دینی آن است (قیاس کنید با ژینیو ۱۳۷۲، ص ۴۲). این نکته را از اینجا می‌شود دریافت که در بند مذکور دادستان دینی از عمل به wurrōyišn (یعنی دین و ایمان) سخن می‌رود و در بند مذکور از دینکرد پنجم از «ادای» padīrišn (یعنی عمل به دین) و در بند مذکور ارادیرافنامه از «ادای» بعضی فرائض دینی. آن تقابلی که میان نظر و عمل در متن‌های مانوی هست، در اینجا هم میان wurrōyišn و padīrišn — که هر دو اصطلاحاتی دینی هستند — و kardag هویداست (kardag را در این معنای دینی قیاس کنید با مقدمه بندهشن (بهار ۱۳۶۹، ص ۳۱)، که در آن kardag به brahm یعنی آیین، و parastišn عطف

شده‌است).^۱

نتیجه آنکه «اصطلاح» شدن بعضی مشتقات ریشه *kar*^۱ («کردن») باعث تخصیص معنایی این ریشه و کاهش معنای آن، در بعضی سیاق‌ها، به یک معنای دینی شده و این معنای دینی گاهی خیرات و مبرات و احسان و بخشش است و این البته مانع از آن نیست که چیزی از معنای *kar*^۲ اوستایی («سرودن») هم در این مشتقات باقی مانده باشد (همچنان‌که باک می‌گوید (Back 1988, p. 59) گویا در زمان ساسانی دیگر میان این دو ریشه تمایزی نمی‌دیده‌اند). به این ترتیب از *kirdagān* متن‌های مانوی و زردشتی تا «کردار» دیوان فرخی — که موضوع مقاله خانم اخیانی است — راه چندانی نیست.

منابع:

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۸۶)، کتاب پنجم دینکرد، معین، تهران.
ابوریحان بیرونی (۱۳۸۰)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تصحیح پرویز اذکابی، میراث مکتوب، تهران.
ابوریحان بیرونی (۱۸۷۹)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تصحیح زاخانو، لندن.
بهار، مهرداد (۱۳۶۹)، بندهش، توس، تهران.
تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامه مینوی خرد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
تفضلی، احمد (مترجم) (۱۳۸۵)، مینوی خرد، چاپ چهارم، توس، تهران.
تفضلی، احمد (۱۳۷۲)، «چهار کتیبه کردیر موبد»، مجله کلک، شماره ۴۰، صفحه‌های ۱۴۸-۱۵۳.
حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ - ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
حمیدیان، سعید (۱۳۸۱)، «باز هم 'باز' (سخنی درباره حرف اضافه‌ای کهن)»، مجله نشر دانش، سال ۱۹، شماره ۱، پیاپی ۱۰۰، صفحه‌های ۵۳-۵۸.
خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، «چو باز هُش آمد شه سرفراز (باز هم درباره حرف اضافه 'باز')»، مجله نشر دانش، سال ۱۹، شماره ۲، پیاپی ۱۰۱، صفحه‌های ۲۸-۳۱.
دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

۱. مقایسه شود با تعبیر *pad kardag* در متن‌هایی مثل نیرنگستان (قیاس کنید با ۱۲/۴۷، ۳۵ و جز آن) که در برابر *pad čāstag* به‌کار می‌رود؛ یعنی «عملاً و نظراً»؛ «به‌لحاظ عملی»، «به‌لحاظ عقیدتی». در متن‌های حقوقی پهلوی تقابل *kardag* و *čāstag* ظاهراً عبارت است از تقابل «دکترین» و «رؤیه قضایی» (این نکته را دوست دانشمند، نیما جمالی، دریافته‌است). در این متن‌های حقوقی *pad kardag dāstan* ظاهراً یعنی «به حکمی عمل کردن»؛ «باین‌همه — شکی (۱۳۷۹، ص ۲۲۴).

- دینکرد پنجم ← آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۸۶).
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۵)، وزیدگی‌های زادسپرم [= گزیده‌های زادسپرم]، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۲)، ارداویرازنامه (ارداویرافنامه)، ترجمه ژاله آموزگار، معین، تهران.
- شکی، منصور (۱۳۷۹)، «چند عبارت ناشناخته پهلوی»، در یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰ الف)، «تحول پسوند اسم فاعل به اسم مصدر»، در مسائل تاریخی زبان فارسی، صفحه‌های ۱۱۹-۱۳۲، سخن، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰ ب)، «باز - باز، بازآنکه، چند - چند»، در مسائل تاریخی زبان فارسی، صفحه‌های ۱۵۳-۱۶۴، سخن، تهران.
- فروشی، بهرام (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان، دانشگاه تهران، تهران.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۰)، «دو غزل از شمس پُیس ناصر به گویش قدیم شیراز»، مجله ایران‌شناسی، سال ۲۷، شماره ۲، صفحه‌های ۳۴۸-۳۶۲.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، فرهنگ سُغدی، فرهنگان، تهران.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، «حروف اضافه (bē (ō) و pa(d) در فارسی و پهلوی»، در شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، روایت پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- مینوی خرد ← تفضلی، احمد (۱۳۸۵).

Back, M. (1988), "Kirdegān" in *A green leaf*, Acta Iranica 28, pp. 45-60.

Bailey, H.W. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.

Boyce, M. (1975), *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9.

Boyce, M. (1977), *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a.

Cereti, C. (1995), *The Zand ī Wahman Yasn*, Roma.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Belgium.

Henning, W.B. (1933), *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan*, II, SPAW, pp. 292-363 [= *Selected Papers*, Acta Iranica, 14, pp. 91-260].

- HENNING, W.B. (1936), *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*, *APAW* 10 [= *Selected Papers I*, *Acta Iranica* 14, pp. 417-558].
- HUYSE, Ph. (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-I Zardušt (ŠKZ)*, II. Band, London.
- JAAFARI-DEHAQHI, M. (1998), *Dādestān ī Dēnīg*, Part I, Paris.
- JAMASP-ASANA (1913), *Pahlavi Texts*, Bombay.
- KELLENS, J. (1984), *Le Verbe Avestique*, Wiesbaden.
- MACKENZIE, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- WIDENGRÉN, G. (1955), *Muhammad, the Apostle of God and his Ascension*, Uppsala/Wiesbaden.
- WILLIAMS, A.V. (1990), *The Pahlavi Rivāyāt Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, 2 Vols., Copenhagen.

